

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال ششم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۴

ص ۳۰-۱۵

تقدّم کلام شیعه بر معتزله

حبیب کارکن بیرق* طوبی کرمانی**

چکیده

شیعه در طول تاریخ حیات خود، به اخذ اصول خویش از معتزله، متهم شده است. در این مقاله، که به روش توصیفی-تحلیلی، تطبیقی و استنباطی نوشته شده است، با بیان ادله متعددی به ردّ اتهام مذکور پرداخته شده است. دلیل شیعه دانستن معتزله و بالعکس، با عنایت موردی به ابن ابی‌الحدید معتزلی، موضوع دیگر این نوشتار است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که چهار عامل مشابهت شیعه و معتزله در برخی اصول، تلمذ زید بن علی نزد واصل بن عطا، این‌که معتزله خود را شیعه دانسته‌اند، و تقیّه شیعه موجب شده است تا برخی شیعه را همان معتزله بدانند. پس از اثبات مغایرت کلام شیعه و معتزله، با استناد به اقوال امیرالمؤمنین(ع) در مسائلی هم‌چون عدل، اختیار، عدم رؤیت خداوند، نفی تشبیه و مستقلات عقلیه -که میان شیعه و معتزله مشترک است- تقدّم کلام شیعه بر معتزله به اثبات رسیده است؛ زیرا رئیس معتزله، واصل بن عطا سال‌ها پس از شهادت ایشان متولد شده است.

واژه‌های کلیدی

شیعه، معتزله، کلام، اصول، امیرالمؤمنین(ع).

مذهبی سیاسی است، نه مکتبی کلامی. به عنوان مثال،

دکتر صبحی صالح می‌نویسد: «... موضوع اساسی که عقائد

شیعه بر محور آن دور می‌زند، و آنچه که ایشان به واسطه

آن از سایر فرق اسلامی جدا می‌شوند، مسأله‌ی امامت

است که موضوعی سیاسی است، گرچه لباس دینی بر تن

شیعه در طول تاریخ حیات پر فراز و نشیب خود، در

معرض اتهامات متعددی قرار گرفته است. از جمله این‌که

برخی سعی دارند تشیع را به نوعی معرفی کنند که صرفاً

مقدمه

habib.karkon@yahoo.com

kermani@ut.ac.ir

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

** دانشیار گروه فلسفه دانشکده الهیات دانشگاه تهران، تهران، ایران

کرده باشد ...» (صبحی، ۱۴۱۱: ۳، ۴۷).

همچنین محمد ابو زهره کتاب «تاریخ مذاهب اسلامی» خود را، به دو بخش کلی تقسیم کرده است: (بخش اول: «دسته‌ها و گروه‌های سیاسی»؛ بخش دوم: «مذاهب اعتقادی») و شیعه را در بخش اول جای داده، می‌نویسد: «شیعه قدیمی‌ترین مذهب سیاسی اسلام است» (ابو زهره، ۱۳۸۴: ۵۹). وی تحت تأثیر «دوزی» مستشرق، اساس مذهب شیعه را گرایشی ایرانی می‌داند که به سلطنت و حکومت موروثی در خاندان شاه ملتزم بوده است و ایرانیان، معنا و مفهوم گزینش خلیفه را اصلاً نمی‌دانسته‌اند (همان: ۶۷-۶۵). بدین ترتیب، در نظر امثال وی، شیعه، خلافت اهل بیت (ع) را - بلا تشبیه - همانند سلطنت می‌دانند که از نسلی به نسلی دیگر به ارث می‌رسد.

حتی برخی پا را فراتر نهاده، تشیع را نه تنها مذهبی اسلامی نمی‌دانند، بلکه اصلاً آن را مذهب یا دین به حساب نمی‌آورند، و آن را ساخته‌ی ایرانیان و قضیه‌ای سیاسی می‌دانند که برای تبدیل حکومت اموی به عباسی ایجاد شد (رک: آل کاشف الغطاء، ۱۴۱۳: ۱۸).

با وجود چنین نگرش‌ها و اتهاماتی، هیچ جای تعجب نیست اگر ببینیم شیعه در مورد اصول اعتقادی خود نیز متهم به اخذ از معتزله می‌شود. با توجه به این‌که این اتهام از قدیم‌الایام وجود داشته، و با وجود پاسخ دانشمندان شیعه در طول تاریخ، هنوز نیز به قوت خود باقی است، لذا در این مقاله برآنیم تا با بیان برخی ریشه‌های تاریخی ادعا و اتهام مذکور، علل آن را - در حدّ وسع و بضاعت - بررسی کنیم و ضمن پاسخ بدان‌ها، وجوه تمایز شیعه و معتزله را بیان نموده، از این رهگذر تقدّم کلام شیعه را بر معتزله اثبات نماییم. بدیهی است قبل از اثبات تقدّم نظری بر نظر دیگر، ابتدا باید تفاوت آن‌ها اثبات گردد. با توجه به این‌که بنا بر ادعای خصم، شیعه همان معتزله است یا

اصول خود را از معتزله گرفته است، منطقاً ابتدا باید مغایرت شیعه و معتزله را اثبات نماییم و سپس به بیان اثبات تقدّم کلام شیعه بر معتزله بپردازیم.

۱. قدیمی بودن تهمت اخذ کلام شیعه از معتزله

اخذ اصول شیعه از معتزله، ادعای جدیدی نیست، و سابقه‌ای طولانی در تاریخ کلام اسلامی دارد، که به ذکر چند مورد می‌پردازیم:

۱- ابو الحسن اشعری پس از آن‌که «روافض» را در باب «تجسیم» به شش گروه تقسیم می‌کند، در باب گروه ششم می‌نویسد: «... می‌پندارند پروردگارشان جسم و صورت نیست و شبیه اشیاء نیست ... و در توحید قائل به قول معتزله و خوارج هستند، این‌ها قومی از متأخرین ایشان هستند، ولی قُدمای ایشان ... قائل به تشبیه بودند» (الاشعری، ۱۴۰۰: ۳۵).

۲- شهرستانی می‌نویسد: «شیعیان در ابتدا در اصول بر مذهب ائمه خویش بودند، سپس در اثر اختلاف روایات ائمه و سپری شدن زمان، هر فرقه‌ای از ایشان طریقی را برگزید؛ بعضی از امامیه، معتزلی ... و بعضی اخباری ... شدند» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱، ۱۹۳). قاضی عضدالدین ایجی نیز نظیر همین مطلب را بیان کرده است (رک: جرجانی، ۱۳۲۵: ۸، ۳۹۲).

شهرستانی در جای دیگر می‌نویسد: «شیعه ... بر پنج فرقه است: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غُلاه و اسماعیلیه. برخی از ایشان در اصول به اعتزال، برخی به سنت و برخی نیز به تشبیه تمایل دارند» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱، ۱۷۰).

۳- ابوالحسن خیاط معتزلی می‌نویسد: «... این است توحید همه رافضه، جز چند تنی که با معتزله همراه شدند و معتقد به توحید گشتند، لذا رافضه آن‌ها را از خود راندند و از آن‌ها تبرّی جستند» (به نقل از اُمینی، ۱۴۱۴: ۱۷۰).

۳، ۱۲۱).

۴- شیخ مفید در پاسخ یکی از معتزله که معتقد است یک فقیه و متکلم رافضی از اهل بغداد، کلام را از اصحاب معتزلی وی به سرقت برده است، می‌نویسد: «لَسْنَا نَعْرِفُ لِلشَّيْعَةِ فُقَيْهًا مُتَكَلِّمًا عَلٰی مَا حَكَيْتَ عَنْهُ مِنْ أَخَذِهِ الْكَلَامَ مِنَ الْمُعْتَزَلَةِ» (مفید، ۱۴۱۴: ۴۱).

۵- در نهایت، به کلام سید مرتضی اشاره می‌کنیم که به شیخ مفید می‌گوید: «من هم پیوسته از معتزلیان شنیده‌ام که نسبت به اسلاف و گذشتگان ما می‌دهند که ما مُشَبَّه هستیم و مُشَبَّه از عامّه را نیز می‌شنوم که همین حرف را می‌زنند و گروهی از اهل حدیث شیعه را، نیز می‌بینم که مطابق همین عقیده دارند و می‌گویند: ما نفی تشبیه را از معتزله فراگرفته‌ایم» (مجلسی، ۱۳۷۹: ۲، ۴۴۶). شیخ در ردّ سخنی مشابه همین سخن، پاسخ می‌دهد: «... هرگز دانشمندان ما قائل به جبر نشده‌اند، مگر یک عامی و بی‌سوادی باشد که تأویل اخبار را نداند یا فرد نادری از فقها و اهل نظر؛ و روایت آل محمد(ص) در مورد دیده نشدن خدا و عدالت بیشتر از حد شماره است» (همان: ۴۴۷).

۱.۲. اخذ کلام شیعه از معتزله در کلام متأخرین

در میان متأخرین نیز کم نیستند، کسانی که شیعه را در اصول، تابع معتزله می‌دانند، که به بیان چند مورد بسنده می‌کنیم:

۱- احمد امین مصری معتقد است: که شیعیان «در بسیاری از مسائل اصول دین، قائل به قول معتزله هستند. شیعه به مانند معتزله معتقد است که: صفات خداوند عین ذات اوست، قرآن، مخلوق است، کلام نفسی واقعیّتی ندارد، خداوند با چشم ظاهر در دنیا و آخرت دیده نمی‌شود، همان‌طور که شیعه با معتزله موافقت دارند در حسن و قبح عقلی، و به قدرت بندگان و اختیارشان، و

این‌که از خداوند فعل قبیح صادر نمی‌گردد، و این که افعال خداوند بر اساس علل و اغراض و مصالح می‌باشد (امین، ۱۴۲۹: ۳، ۱۹۱). وی در ادامه می‌نویسد: «و من کتاب «یاقوت»، ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت را - که از قدماء متکلمین شیعه امامیه است - خواندم، و دیدم گویا دارم کتابی از اصول معتزله را می‌خوانم، مگر در مسائل معدودی، مثل فصل اخیر آن که در امامت است، و مثل امامت علی و امامت یازده نفر پس از وی»^۱ (همان).

۲- عبد الله علی القصیمی در کتاب «الصراع»، می‌نویسد: «شیعه به تبعیت از معتزله، رؤیت خداوند در روز قیامت و صفات او را انکار می‌کنند...» (امینی، ۱۴۱۴: ۳، ۳۵۵).

۳- «آدام میتز» معتقد است، شیعه وارث معتزله است و در قرن چهارم هجری مذهب کلامی خاصی نداشته است (به نقل از سبحانی، ۱۴۲۵: ۲۵۶). جالب‌تر این‌که وی معتقد است که طریقه‌ی شیخ صدوق قمی - که به اعتراف وی بزرگ‌ترین دانشمند شیعی در قرن چهارم بوده است - در کتاب علل [الشرایع] یادآور طریقه‌ی دانشمندان معتزلی است که در جستجوی علل هر چیزی هستند (همان).

غافل از این‌که شیخ صدوق در کتاب مذکور، احادیثی از پیامبر اکرم(ص) را که حول احکام و مصالح آن‌هاست و از طریق شرع وارد شده است، جمع آوری نموده است (رک: همان: ۲۵۸).

دلیل کسانی چون «آدام میتز»، بر این‌که اصول تفکر شیعی به معتزله برمی‌گردد، این است که در کتب کلامی شیعه آن‌چه از مباحث عدل و توحید یافت می‌شود، همچنین اعتقاد شیعه در حجّیت قول معصوم و اتمام حجّیت به وجود امام معصوم(ع)، تماماً چیزهایی است که معتزله به ویژه نظام بدان قائل هستند (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۳).

۴- عبدالرحمن الشّرقاوی معتقد است که شیعه بسیاری از افکار معتزله را برگرفته است (همان). دلیل وی این

است که امام زیدیه - یکی از فرق شیعه - شاگرد واصل بن عطاء - رئیس معتزله - بوده است (همان).

۵- دکتر ناصر بن عبد الله الفغاری وهابی در کتاب خود تحت عنوان «أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية، عرض و نقد» می نویسد: در اواخر قرن سوم شیعه در تعطیل صفات خداوند - که در کتاب و سنت برای خداوند ثابت شده است - از معتزله تأثیر پذیرفتند و این گرایش به تعطیل در قرن چهارم با تصنیفات مفید و پیروانش همانند شریف مرتضی و ابو جعفر طوسی افزایش یافت که معتمد ایشان در این امر کتب معتزله بود (به نقل از کورانی، ۱۴۱۹: ۲۶۵). جالب تر این که می نویسد: «همچنین آنچه در تفسیر قرآن در آیات صفات و قدر و مانند آن ذکر می کنند، منقول از تفاسیر معتزله است» (همان). از همین رو، وی معتقد است کسی که کتاب های متأخرین شیعه را مطالعه کند بین آن ها و کتاب های معتزله در باب اسماء و صفات، فرقی نمی بیند. به نظر وی شیعه، تکیه بر عقل، مسأله ی خلق قرآن، نفی رؤیت خداوند در آخرت و انکار صفات را از معتزله اخذ نموده است (همان).

۳. شیعه، اصول خود را از معتزله نگرفته است

برای رد این ادعا که شیعه، اصول خود را از معتزله نگرفته است، ادله ی متعددی وجود دارد که به بیان آن ها می پردازیم:

الف) ردیات شیعه بر معتزله: در طول تاریخ، ردیات متعددی بر آراء و آثار معتزله از سوی شیعه نوشته شده است، که به بیان چند مورد می پردازیم:

۱- «الرد علی المعتزله فی امامة المفضل»، تألیف ابو جعفر مؤمن الطاق.

۲- «الرد علی المعتزله فی الوعید»، تألیف شیخ مفید.

۳- «الرد علی المعتزله فی امر طلحة و الزبیر»^۲ تألیف هشام ابن الحکم.

۴- «الرد علی المعتزله» تألیف هشام بن الحکم (طهرانی، ۱۴۰۳: ۱۰، ۲۲۵-۲۲۴).

۵- «جواب بعض المعتزله فی أنّ الإمامة لا تكون الا بالنص»، تألیف سید مرتضی علم الهدی (همان: ۵، ۱۷۹).

۶- «الرد علی أبی علی الجبائی فی التفسیر» تألیف شیخ مفید (همان: ۱۰، ۱۸۱).

۷- «الرد علی أبی الهذیل العلاف فی أنّ نعیم أهلا لجنه منقطع»، تألیف ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (همان).

۸- «المستثبت»، تألیف ابن قبه رازی - معاصر شیخ مفید - که آن را در رد «المسترشد»، ابوالقاسم بلخی نوشته است (همان: ۲۱، ۲-۱).

با وجود این همه ردیات از سوی شیعه بر معتزله، چگونه می توان مدعی شد که شیعه اصول خویش را از ایشان گرفته است؟!

ب) تقبیح معتزله از سوی شیعه: معتزله هم از طرف ائمه شیعه (ع)، و هم از طرف دانشمندان شیعه مورد تقبیح قرار گرفته اند:

۱- قرآن برخلاف قول معتزله است.

راوی نقل می کند که در مجلس امام رضا (ع) در مورد کبائر و اعتقاد معتزله - که کبائر بخشیده نمی شوند - سخن می رفت. امام (ع) فرمود: ابوعبدالله... [امام صادق (ع)] فرمود: «قرآن، بر خلاف قول معتزله نازل شده است. خداوند - عز و جل - می فرماید: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» (الرعد: ۶) (صدوق، ۱۳۹۸: ۴۰۶).

۲- لعن ائمه (ع)، بر معتزله

علامه کراجکی در «کنز الفوائد» در فصلی تحت عنوان «اغلاط للمعتزله»، ضمن اشاره به کتاب ابن راوندی در فضائح معتزله، اعتقادات آنان را منافق عقل و در تضاد با شریعت رسول خدا (ص) می داند و از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُعْتَزِلَةَ أَرَادَتْ أَنْ تَوْحِّدَ

فَالْحَدَثُ، وَ رَامَتْ أَنْ تَرْفَعَ التَّشْبِيهَ فَأَثْبَتَتْ»^۳
(کراجکی، ۱۴۱۰: ۱۲۶-۱۲۵).

۳- معتزله همچون مجوس هستند

امام صادق (ع) فرمودند: «إِنَّ الْقَدْرِيَّةَ مَجُوسٌ هَذِهِ أَلَمَّةٌ وَ هُمْ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِهِ» (الصدوق، ۱۳۹۸: ۳۸۲).

منظور از «قدریه»، کسانی هستند که منکر قدرند، و این مسلک معتزله است، که قائل به تفویض هستند. این که امام (ع) فرمود: «قدریه، مجوس این امت هستند» بدین جهت است که قدریه می‌گویند: خالق افعال اختیاری انسان‌ها، خود انسان‌ها هستند، و خدا خالق چیزهای دیگر است، در نتیجه قائل به دو اله شدند، همان‌طور که مجوس قائل به دو اله بودند، یکی خالق خیر و یکی هم خالق شر. و این که فرمود: «خواستند خدا را به عدالت بستانند، او را از سلطنتش خارج کردند»، از این نظر بود که قدریه برای فرار از جبر - که منافات با عدالت دارد - و به منظور اثبات عدالت خدا، سلطنت او را نسبت به اعمال اختیاری بندگان سلب کردند و گفتند: هیچ رابطه‌ای میان افعال بندگان و خدا وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۹، ۱۴۷).

ج) مناظره شیعه با معتزله: چگونه ممکن است شیعه و معتزله یکی باشند، درحالی که امام صادق (ع) با معتزله مناظره داشته‌اند؟ گروهی از معتزله که در میان آن‌ها عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و حفص بن سالم بودند به خدمت امام صادق (ع) رسیدند، و عمرو بن عبید را از میان خود انتخاب کردند و امام (ع) با او به مناظره پرداختند (رک: طبرسی، ۱۴۲۱: ۲، ۳۶۵-۳۶۲).

متکلمین بزرگ شیعه، نیز مناظراتی با معتزله داشته‌اند. به عنوان مثال، هشام بن حکم، با عمرو بن عبید و ضرار بن عمر مناظره نموده است (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۲۵-۲۲۳). همچنین از میان علمای بزرگ شیعه، شیخ مفید به

ابو القاسم کعبی (بلخی) - از بزرگان معتزله - گفت: «من عجیب‌تر از شما معتزلیان ندیده‌ام. در مورد عقایدی که با دیگران شریک هستید، بهترین سخن و استدلال را دارید. همین که سخن به امامت و ارجاء می‌رسد یک مرتبه بی‌ربط و عامیانه صحبت می‌کنید و اشتباه می‌کنید، کورکورانه نمی‌فهمید چه می‌گوئید و چه می‌بافید...» (مجلسی، ۱۳۷۹: ۲، ۴۲۰).

با وجود این مناظرات، آیا باز هم می‌توان گفت که شیعه اصول خویش را از معتزله گرفته است؟ آیا مناظره به معنای عدم وفاق نیست؟!

د) تغییر عقیده از اعتزال به تشیع: در طول تاریخ، کسانی یافت می‌شوند که از مذهب اعتزال به تشیع گرویده‌اند. به عنوان مثال، ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن مملک الاصفهانی - صاحب «الامامة»، متکلمی که از اعتزالی به مذهب امامیه گرایید و با ابوعلی جبائی - شیخ معتزله - مجالسی داشته است. همچنین وی در امامت، نقضی بر جبائی دارد (طهرانی، ۱۴۰۳: ۲، ۳۳۵؛ امین، ۱۴۰۳: ۹، ۳۹۰). همچنین است ابن قبه رازی که نجاشی در مورد وی می‌نویسد: «محمد بن عبد الرحمان بن قبه الرازی، أبو جعفر: متکلم، عظیم‌القدر، حسن‌العقیده، قوی فی الکلام، کان قديماً من المعتزلة و تبصّر و انتقل» (به نقل از امین، ۱۴۰۳: ۹، ۳۸۰).

حال اگر تشیع همان اعتزال باشد، تغییر مذهب از اعتزال به تشیع را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

ه) اتهام رفض به تشیع: در خلال کتب تاریخ کلام و عقائد، با برخی از معتزله مواجه می‌شویم که شیعه را متهم به رفض می‌نمایند. به عنوان مثال، ابوالحسن خیاط معتزلی می‌نویسد: رافضه معتقدند که خداوند دارای هیأت، صورت، حرکت، سکون و زوال و انتقال است، و معتقدند که خداوند ابتدا عالم نبود، سپس عالم شد (به نقل از امینی، ۱۴۱۴: ۳، ۱۲۱). تا این که می‌گوید: این است

توحید همه رافضه، جز چند تنی که با معتزله همراه شدند و معتقد به توحید گشتند؛ لذا رافضه آن‌ها را از خود راندند و از آن‌ها تبری جستند (همان).

همچنین قاضی عبد الجبار معتزلی هنگام نماز بر صاحب بن عبّاد شیعی گفت: «نمی‌دانم چگونه بر این رافضی نماز بخوانم»^۴ (رک: همان: ۴، ۸۳).

حال اگر تشیع همان اعتزال باشد، چه توجیهی برای این اتهام از سوی معتزله وجود دارد؟

و) تفاوت موضع سیاسی شیعه و معتزله: یکی از تفاوت‌های معتزله و شیعه این است که سلطه‌گران در عصر خویش معتزله را تأیید و از آن‌ها حمایت می‌کردند، اما همین صاحبان قدرت بر ضد شیعه و مدام در پی ایشان بودند و نفس آنان را در سینه حبس می‌کردند، آن‌گونه که در تاریخ معروف است. به همین دلیل در اکثر زمان‌ها معتزله ظهور و بروز داشتند و شیعه در خفا به سر می‌برد (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۲). به عنوان مثال، در حالی که مأمون عرصه را بر شیعه تنگ گرفته بود، از معتزله به طور جدی حمایت می‌کرد (رک: فخری، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۷).

شیخ عبد... نعمه معتقد است که واصل بن عطاء- رئیس معتزله- نظریه «منزله بین المنزلتین» را وضع کرد و عمرو بن عبّید در این زمینه به راه او رفت و بدین‌سان معتقد شدند که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، و به واسطه‌ی این اعتقاد به صورت غیر مستقیم، سلطه‌ی طبقه حاکم را تأیید و آنان را از ظلم و جور تبرئه نمودند و سرور و شادی طبقه‌ی حاکم را فراگرفت، هنگامی که طبقه‌ای از علما را یافتند که حداقل، در مقابل ظلم آنان سکوت می‌کنند و در مورد آنان فتوا به ایمان یا کفر نمی‌دهند. اما شیعه، اولین حامل انقلاب فکری بر ضد طغیان در اسلام بود و روح انقلاب در نظریاتش پنهان بود و عقیده‌ی امامت، ایشان را بر آن داشت که در تمام مراحل تاریخ به انتقاد از طبقه‌ی حاکم بپردازد و با آنها در

تعارض باشد و هر نوع حکومتی جز حکومت امام معصوم (ع) را غاصب و ظالم بداند (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۹). به اعتقاد شیخ نعمه امویین توانستند اکثر فرق اسلامی را بر ضد شیعه متحد کنند و دشمن سرسختی به نام معتزله را در مقابل ایشان ایجاد کنند، دشمنی که در نزاع مستمر با شیعه بوده است، ولی در طول زمان از بین رفتند (همان). مؤید این نظر، سخن شیخ مفید است که می‌فرماید: «بسیاری از اخلاف حضرت علی (ع) کشته یا تبعید شده‌اند، و ما بقی آنان همیشه گرفتار ترس و بد گمانی دستگاه حاکم نسبت به ایشان می‌زیسته‌اند. از سوی دیگر، معتزله که به بانگ بلند، مدّعی آن اند که «امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند»، و می‌گویند که می‌توانند از اطاعت یک حکومت بد خودداری ورزند، در عمل از آزار دیدن اجتناب کرده و با فرمانروایان سر کار راه آمده‌اند» (به نقل از مکدرموت، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

ز) قول به وجود امام معصوم (ع): در نقد سخن کسانی که معتقدند شیعه اصول خود را از معتزله گرفته است، باید گفت: شیعه از قدیم‌ترین زمان‌های تشیع با اعتقاد به امام معصوم (ع) ممتاز بوده است، بلکه این امر تنها نشانه‌ای است که شیعه را از سایر فرق اسلامی جدا می‌سازد. آنچه حتی دو نفر در آن اختلاف ندارند، این است که حجّیت اجماع، نزد شیعه تنها به دخول امام معصوم (ع) در جمع اجماع‌کنندگان، یا اشمال اجماع به رأی و قول امام (ع) است. بعضاً قول به حجّیت قول امام معصوم (ع) به نظام [معتزلی] نیز نسبت داده شده است.^۵ از لحاظ تاریخی ثابت شده است که نظام، شاگرد هشام بن حکم شیعی بوده است و این تفکر را از او اخذ کرده بود (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۴).

ک) برخی اختلافات اساسی شیعه و معتزله: شیخ مفید به موارد بسیاری زیادی از اختلافات میان شیعه و معتزله اشاره کرده است که ما به بیان چند مورد از آن‌ها- البته

بدون رعایت ترتیبی که ایشان ذکر کرده‌اند- اکتفا می‌کنیم:
امامیه اتفاق دارند بر این‌که:

۱- باید در هر زمانی امامی باشد که حجّت خداوند بر بندگان مکلف باشد؛ چرا که تمام مصلحت دین به وجود امام است. اجماع معتزله بر خلاف این است و خالی بودن زمان‌های بسیاری را از وجود امام جایز می‌دانند.

۲- امامت پس از پیامبر(ص) خاصّ بنی هاشم است، که به ترتیب در علی، حسن، حسین(ع) و فرزندان حسین(ع) قرار دارد، ولی اجماع معتزله برخلاف این است.

۳- رسول خدا(ص) در دوران حیات خویش امیرالمؤمنین(ع) را به جانشینی برگزیدند و بر امامت وی پس از وفات خود نیز تصریح نمودند و هر کس این امر را نپذیرد، واجبی از واجبات دین را انکار کرده است؛ ولی اجماع معتزله بر خلاف این است.

۴- متقدمین بر امیرالمؤمنین(ع) گمراه و فاسق هستند و به دلیل این‌که موجب به تأخیر افتادن خلافت ایشان شدند، عاصی و ظالم هستند و به خاطر ظلمشان در آتش جهنم مخلّد خواهند بود، ولی اجماع معتزله برخلاف این است. آن‌ها به ولایت متقدمین معتقدند و چنین می‌پندارند که آنان حقّی را از امیرالمؤمنین(ع) نگرفته‌اند، لذا اهل نعیم خواهند بود.

۵- تمام ناکثین و قاسطین از اهل بصره و شام به دلیل محاربه با امیرالمؤمنین(ع) کافر، گمراه و ملعون هستند و به همین خاطر در آتش جهنم مخلّد خواهند بود، ولی اجماع معتزله برخلاف این است، البته به استثنای غزّال^۶ و ابن باب^۷. معتزله به جز این دو نفر، آنان را فاسق دانسته، نه کافر؛ ولی آنان را به دلیل فسقشان مخلّد در نار می‌دانند.

۶- عقل، در علم و نتایجش نیازمند به سمع است و از

سمعی که عاقل را بر کیفیت استدلال آگاهی می‌دهد، جدا نمی‌گردد، ولی اجماع معتزله برخلاف این است. اینان معتقدند کار عقل، فارغ از سمع و توقیف است.

۷- آباء رسول اکرم(ص) از آدم(ع) تا عبد... بن عبدالمطلب مؤمن و موحد بوده‌اند و در این‌باره به قرآن کریم و احادیث استدلال می‌کنند. همچنین اجماع دارند بر این که عموی پیامبر(ص) ابوطالب در حال ایمان از دنیا رفت و مادر ایشان نیز موحد بود و در زمهری مؤمنین محشور خواهد شد، ولی اجماع معتزله برخلاف این است.
۸- رسول خدا(ص) در روز قیامت بر جمعی از مرتکبین کبائر از امت خویش شفاعت خواهند نمود، همچنین امیرالمؤمنین(ع) و ائمه آل محمد(ع) نیز بر گناهکاران از شیعیان خویش شفاعت خواهند نمود و خداوند به واسطه شفاعت ایشان بسیاری از خطاکاران را نجات خواهد داد؛ ولی اجماع معتزله برخلاف این است. به اعتقاد اینان شفاعت رسول خدا(ص) برای اهل طاعت خواهد بود، نه برای اهل معصیت؛ و ایشان برای هیچ یک از مستحقین عقاب شفاعت نخواهند نمود.

۹- مسلمان با انجام کبائر گرچه فاسق می‌شود، ولی از اسلام خارج نمی‌شود، ولی اجماع معتزله بر خلاف این است. اینان معتقدند مرتکب کبائر نه مؤمن است و نه مسلمان.

۱۰- اسلام غیر از ایمان است؛ یعنی [به صورت عام و خاصّ مطلق می‌توان گفت] هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، ولی اجماع معتزله برخلاف این است. آن‌ها میان اسلام و ایمان فرقی نمی‌بینند (رک: مفید، ۱۴۱۴: ۴۸-۳۹).

اینک با وجود این اختلافات کلی و جزئی، آیا معقول است که این همه وجوه تمایز را نادیده گرفت و با مشاهده چند مشابهت ظاهری، شیعه را تابع معتزله دانست؟!۸

۴. شیعه بودن معتزله

۴-۱. ابن ابی الحدید شیعی

از میان شخصیت‌های معروف معتزلی که برخی او را شیعه دانسته‌اند، می‌توان به ابن ابی‌الحدید اشاره کرد. به عنوان مثال، بوعلیرمان می‌نویسد: «ما، در میان منابع شیعی امامی، از متون رضی، برادرش مرتضی، و ابن ابی‌الحدید استفاده کردیم» (بوعلیرمان، ۱۳۸۲: ۳۷۲). وی در جای دیگر درباره ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «شیعی است و به صراحت اعلام می‌کند که پیرو آیین اعتزال است» (همان: ۱۱۲)!

۴-۲. ردّ شیعه بودن ابن ابی‌الحدید

به دلیل این شهرت نادرست - که برای هر کسی که شرح وی بر نهج البلاغه را مطالعه کند، آشکار است - به ذکر دو مورد از موارد بسیار متعدّد، از اختلافات اساسی وی با شیعه می‌پردازیم:

الف) وی (۱۴۱۵: ۱، ۱۳۲) درباره امام عصر(عج) می‌نویسد: «... اکثر محدّثین بر آن هستند که وی از فرزندان فاطمه(س) است، و اصحاب معتزلی ما آن را انکار نمی‌کنند ... جز این که در نظر ما وی هنوز خلق نشده است و بعداً خلق خواهد شد».

ب) همچنین در شرح خطبه صد و چهل و چهار، هنگامی که به فراز «إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ» می‌رسد، به دفع اشکال مقدّری پرداخته، می‌نویسد: «اگر اشکال کنی که تو، این کتاب را بر اساس قواعد و اصول معتزله شرح کردی، پس سخنت در باب این کلام ... چیست؟» (همان: ۹، ۴۲) و سپس به توجیه آن می‌پردازد.

لذا ملاحظه می‌شود که وی صراحتاً از اعتزال سخن می‌گوید^۸، گرچه در معنای دیگری خود را شیعه می‌داند که بعداً بیان خواهد شد.

دکتر حنفی داود می‌نویسد: احمد امین، توهّم نموده است که ابن ابی‌الحدید شیعه بوده است (حنفی داود،

۱۳۹۹: ۱۷۸-۱۷۷). اما به تعبیر وی او در اصول، معتزلی و در فروع، حنفی مذهب است؛ و او را جز رشته ضعیف اعتزالش به شیعه مرتبط نمی‌کند (همان).

۵. چرا برخی شیعه را معتزله می‌دانند؟

ما در تحقیق خود در باب این که «چرا برخی شیعه را معتزله می‌دانند؟» به چهار دلیل دست یافته‌ایم، که به بیان آن‌ها می‌پردازیم:

الف) مشابهت شیعه و معتزله در برخی اصول: ابن خلّکان، «قاضی تنوخی» را به معتزله نسبت داده است (امین، ۱۴۲۹: ۱، ۱۷۲). عباس محمود عقّاد، «ابن الرومی» را شیعی و معتزلی می‌داند (همان: ۸، ۲۵۵). علامه سید محسن امین در نقد سخن وی می‌نویسد: موافقت معتزله با شیعه در برخی عقائد مانند قول به اختیار، مخلوق بودن قرآن و حسن و قبح عقلی است (همان). به دلیل همین مشابهت‌هاست که برخی محقّقین، بسیاری از بزرگان شیعه مانند سید مرتضی^۹ و صاحب بن عبّاد را به اعتزال نسبت می‌دهند. در مقابل، برخی نیز کسانی چون ابن ابی‌الحدید معتزلی را شیعه می‌دانند (همان). به اعتقاد علامه امین، امکان ندارد که شیعه معتزلی و معتزلی شیعه باشد (همان). همچنین ابن حجر نیز «علامه حلی» را شیعی معتزلی خوانده است (همان: ۳۹۸). نقد این سخن نیز نظیر همان است که ذکر شد (رک: همان).

این شباهت‌ها تا جایی است که برخی معتقدند معتزله هنوز هم در قالب تشیع به حیات خود ادامه می‌دهد، به عنوان مثال، ابوعلیرمان پس از اشاره به زوال معتزله توسط متوکل عبّاسی، می‌نویسد: «این دعوی که آیین معتزلی، دیگر انتشار نیافت، به معنی نادیده گرفتن اتّحاد آن با مذهب تشیع است که نظریات اساسی این آیین، مخصوصاً نظریه اختیار انسانی را حفظ کرده است. اغلب این نکته را فراموش می‌کنند که نظام فکری معتزلی، در

گرایش‌های مختلف شیعی که این نظام در دوران حکومت آل بویه با آن‌ها در آمیخت، به حیات خود ادامه داد، و هم‌چنان ادامه می‌دهد» (ابوعمران، ۱۳۸۲: ۳۷۱).

علامه طباطبایی در ردّ کسانی که شیعه و معتزله را به دلیل وجود برخی مشابهت‌ها یکی دانسته‌اند، می‌نویسند: «... بسیار اشتباه کرده‌اند، برای این که اصولی که از ائمه اهل بیت (ع) روایت شده - که معتبر در نظر شیعه تنها همین اصول است - هیچ سازشی با مذاق معتزله ندارد» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۵، ۴۵۴).

اما نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که حتّی در همه موارد مشابهت نیز نمی‌توان توافق صد در صدی میان شیعه و معتزله یافت. به عنوان مثال، شیعه با تفکر معتزلی با همه عقل‌گرایی آن مخالف است؛ زیرا تفکر معتزلی نیز هر چند عقلی است، ولی جدلی است، نه برهانی؛ و به همین جهت است که اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی، شیعه بوده‌اند (مطهری، ۱۳۷۸: ۶۵). در باب حسن و قبح ذاتی نیز باید گفت: برخی از شیعه که تحت تأثیر کلام معتزله بوده‌اند این اصل را به همان شکل معتزلی پذیرفته‌اند، ولی برخی دیگر که عمیق‌تر فکر کرده‌اند، در عین این که حسن و قبح ذاتی را قبول کرده‌اند، این احکام را در سطح عالم ربوبی جاری ندانسته‌اند (همان: ۷۶-۷۵). در باب قاعده لطف و انتخاب اصلح، نیز وضع به همین منوال است (رک: همان).

لذا گرچه برخی از متکلمین شیعه از معتزله تأثیر پذیرفته‌اند، نه همه‌ی آن‌ها - کما این که ممکن است هر کسی و هر مکتبی از سایر افراد و مکاتب، متأثر گردد - اما نباید این را به حساب تبعیت صد در صد از آن افراد یا مکاتب گذاشت.

ب) تلمذ زید بن علی نزد واصل بن عطاء: احمد امین می‌نویسد: «... من ترجیح می‌دهم که این شیعه هستند که تعالیشان را از معتزله اخذ کرده‌اند و تتبع و تفحص از

مبدء نشؤ و نمای مذهب اعتزال ما را بدین مسأله رهبری می‌کند. زید بن علی، زعیم فرقه‌ی شیعه‌ی زیدیه - که شیعیان زیدیه بدو انتساب دارند - شاگرد واصل بوده است. و جعفر هم به عمویش زید متصل می‌گردد. ابو الفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» گوید: رویه جعفر بن محمد چنان بود که برای زید بن علی در وقت سوار شدن بر مرکب، رکاب می‌گرفت، و چون بر فراز زین قرار می‌گرفت: لباس‌هایش را منظم و مرتّب می‌نمود. بنابراین، اگر آنچه را که شهرستانی و غیره از شاگردی زید در برابر واصل بیان کرده‌اند درست باشد، چندان با عقل سازگار نیست که واصل شاگرد جعفر بوده باشد و بسیاری از معتزله بوده‌اند که شیعی مذهب بوده‌اند. بنابراین، ظاهر آن است که از طریق ایشان اصول معتزله به شیعه راه یافته است» (به نقل از تهرانی، ۱۴۲۶: ۱۷-۱۶، ۵۷۹-۵۷۸).

عبدالرحمن الشرقاوی نیز تلمذ زید، نزد واصل بن عطاء را دلیل اخذ بسیاری از افکار شیعه از معتزله می‌داند (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۳).

در نقد این سخن باید گفت: جایی که مورّخین گفته‌اند: واصل بن عطا در مدرّس حضرت امام جعفر صادق (ع) حاضر می‌شد، و از علوم ایشان بهره‌مند می‌گردید، سپس آن را رها کرد و برای خود مجلس مستقلّی تشکیل داد، دیگر جای این توهّم بی‌مورد است ... در نتیجه چون اوّلًا، سنّ زید از امام جعفر صادق (ع) بیشتر بود، و ثانیًا، زید عموی حضرت بود، لذا فرط احترام حضرت به او منافات با عظمت علم امام در برابر زید و نسبت به او ندارد.

همچنین می‌دانیم که علوم امام جعفر صادق (ع) از پدرشان حضرت امام محمد باقر (ع) اخذ شده است که با سلسله مراتب به امیرالمؤمنین (ع) می‌رسد. مکتب اهل بیت (ع) مکتب واحد و متحد و منسجمی است. آن مطالب دقیق و عمیق از اسرار توحید و حقیقت لُبّ معرفت که در

عبارات امام جعفر صادق(ع) و در سخنان آباء ایشان تا امیرالمؤمنین(ع) وجود دارد، به خواب واصل بن عطاء هم نیامده است (تهرانی، ۱۴۲۶: ۱۷-۱۶، ۵۷۹-۵۷۸). علامه سید محسن امین نیز جواب تقریباً مشابهی به این سخن احمد امین داده‌اند (رک: امین، ۱۴۰۳: ۱، ۶۸).

دکتر حفنی داود، به عنوان یک اهل سنتِ منصف، در مقدمه خود بر عقائد الإمامیه علامه مظفر بیان می‌دارد که نه تنها شیعه، متأثر از معتزله نیست، بلکه اعتزال است که در آغوش شیعه رشد یافت (مظفر، بی‌تا: ۱۹). وی در جای دیگر بر خلاف تصور رایج، می‌نویسد: «اکثر معتزله از شاگردان بزرگان امامیه بودند ... زیرا واصل بن عطاء- رئیس معتزله- شاگرد ابوهاشم، و ابوهاشم شاگرد پدرش محمد بن حنفیه و او نیز شاگرد پدرش امام علی(ع) بود» (حفنی داود، ۱۳۹۹: ۱۷۸-۱۷۷).

ج) معتزله خود را شیعه‌اند: ابن ابی‌الحدید (۱۴۱۵: ۲۰، ۵۱۴) پس از ذکر نام چند تن از بزرگان شیعه در صدر اسلام، بیان می‌دارد که تمام آثار و اخباری که در فضیلت شیعه وارد شده است، و این‌که به آن‌ها وعده بهشت داده شده است، تنها شامل همین دسته است، نه کسانی که بعدها به «شیعه» مشهور شدند؛ چرا که به اعتقاد وی لفظ «شیعه» در ابتدا تنها به کسانی اطلاق می‌شد که قائل به تفصیل امیرالمؤمنین(ع) بر سایرین بودند، نه کسانی مانند امامیه که بعدها در امامت سلف، طعنه وارد کردند. به نظر وی، از همین رو است که اصحاب معتزلی وی در کتب و تصانیف خویش گفتند: «ماییم که حقاً شیعه‌ایم». به نظر ابن ابی‌الحدید، این قول به سلامت نزدیک تر و به حق شبیه تر است از قول کسانی که در دو طرف افراط و تفریط قرار گرفتند!

بنابراین، چنان‌که ملاحظه می‌شود، معتزله خود را شیعه خوانده‌اند، و این امر می‌تواند برای کسانی که اطلاع درستی از تمایزات این دو مکتب ندارند، موجب اشتباه

امر گردد. ولی ناگفته پیداست که این سخن معتزله، تفسیر جدیدی از لفظ «شیعه» است که ارتباطی با مکتب تشیع ندارد. نظیر همین مطلب را می‌توان در کتاب «الشیعه هم اهل السنّه»، تألیف دکتر تیجانی یافت. ایشان چنان‌که از عنوان کتاب نیز پیداست، تصریح می‌کند که اهل سنت واقعی، همان شیعیان هستند (تیجانی، ۱۴۲۸: ۱۰). اما آشکار است که این سخن، به این معنا نیست که شیعیان به مذهب اهل سنت در آمده‌اند.

د) تقیه شیعه: علامه آقا بزرگ تهرانی، معتقد است که برخی از شیعیان خود را در عنوان اعتزال پنهان می‌ساختند، هم‌چنان که صاحب ریاض در ترجمه‌ی بسیاری از آنان، به این امر اشاره کرده است. ایشان «ابو سعید مسعود بن ناصر سجستانی» را از این افراد می‌داند، گرچه که ابن طاووس وی را از اهل سنت به شمار آورده است (طهرانی، ۱۴۰۳: ۵۶).

بعید نیست که برخی از دانشمندان شیعه، به دلیل قرار گرفتن در تنگنا از سوی حکام وقت - چنان که قبلاً اشاره شد - از روی تقیه، تظاهر به اعتزال نموده باشند. چنان‌که علامه امینی در مقدمه‌ی بحث از مذهب قاضی تنوخی، متذکر شده‌اند که دستیابی به حقیقت مذهب کسانی که در قرن سوم و چهارم زندگی می‌کرده‌اند بسیار مشکل است؛ زیرا دو قرن یاد شده، عصر اختلاف و تشتت آراء و تکثیر نحله‌های مختلف است. در این عصر، چیزی را که مخالف اعتقاد قلبی کسی بود به وی نسبت می‌دادند، و وی برخلاف نظر باطنی خویش، به مذهبی غیر از مذهب واقعی خود تظاهر می‌کرد (امینی، ۱۴۱۴: ۳، ۴۵۸-۴۵۷). ایشان در مورد مذهب تنوخی و فرزند وی نیز معتقدند که این دو، مذهب حقیقی خود را پنهان می‌داشتند و به هر جایی که می‌رفتند، طبق نظر مردم آن‌جا اظهار عقیده می‌کردند (همان).

بنابر آنچه گفته شد، تقیه نیز یکی از عواملی است

که در طول تاریخ، درباره‌ی مذهب برخی بزرگان شیعه، موجب اشتباه امر گردیده است.

۶. تقدّم کلام شیعه بر معتزله

تا کنون تمایز کلام شیعه از معتزله به اثبات رسید. حال نوبت آن است که اثبات کنیم که کلام شیعه بر معتزله تقدم دارد. به دلیل این که این بحث در این مقال نمی‌گنجد تنها به برخی از بیانات امیرالمؤمنین(ع) اشاره خواهیم داشت که استناد به اقوال ایشان به تنهایی اثبات کننده‌ی فضل تقدم اعتقادات شیعه بر معتزله است؛ زیرا هنگام شهادت ایشان واصل بن عطا (۱۳۱-۸۰)، که رئیس معتزله است هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود.

لازم به ذکر است که قبل از تولّد واصل، شیعه متکلمینی چون «قیس ماصر» داشت که از شاگردان امام سجاد(ع) بود (نعمه، ۱۴۰۵: ۲۴). از لحاظ تاریخی ثابت شده است که واصل، با ابوهاشم عبد الله بن محمد حنفیه ملاقات داشت و از او اخذ علم نمود. شیعه‌ی زیدیه نیز در مذهب اعتزال به واسطه‌ی محمد حنفیه، به علی بن ابی طالب(ع) باز می‌گشتند (همان: ۲۵ و ۲۴). لذا شیعه نه تنها اصول خود را از واصل و امثال او نگرفته است، بلکه قبل از معتزله و اشاعره، در همان ابتدای طلوعش به بحث‌های کلامی پرداخته است؛ یعنی بعد از رحلت رسول خدا(ص)، تعداد بسیاری از بزرگان صحابه چون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن الحمق و غیر آنان و از بزرگان تابعین امثال رشید هجری و کمیل و میثم تمار و سایر علویین آغازگر این بحث‌ها بودند، که همه‌ی آنان به دست امویان کشته شدند، ولی در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق(ع) مجدداً تشکلی یافته، و آوازه‌شان بلند گردید و بحث‌های کلامی را شروع کردند و به تألیف کتاب‌ها و رساله‌ها پرداختند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۵، ۴۵۳).

شهید مطهری، پس از تبیین دیدگاه مستشرقان در باب

پیدایش بحث‌های عقلی در جهان اسلام می‌نویسند: «آری، این است نوع تفسیر و توجیه پیدایش بحث‌های عقلی-دینی اسلامی از نظر مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی و شرقی. این گروه عمداً یا سهواً بحث‌های استدلالی و عقلی عمیقی را که اولین بار وسیله امیرالمؤمنین(ع) طرح شده فراموش می‌کنند. حقیقت این است که طرح بحث‌های عقلی عمیق در معارف اسلامی اولین بار به وسیله علی(ع) در خطب و دعوات و مذاکرات آن حضرت مطرح شد» (مطهری، ۱۳۷۸: ۲، ۶۴).

ابن ابی‌الحدید نیز در مقدمه شرح خود (۱۴۱۵: ۱، ۱۶) هنگامی که منشأ علوم مختلف اسلامی را به امیرالمؤمنین(ع) می‌رساند، درباره‌ی علم الهی که آن را اشرف علوم معرفی می‌کند، بیان می‌دارد که علم معتزله و از طریق ایشان، علم اشاعره به آن حضرت می‌رسد و درباره‌ی شیعه می‌نویسد: «و أما الامامیه و الزیدیه فانتم اؤهم الیه ظاهر». پس از این این مقدمه به بیان اقوال امیرالمؤمنین(ع) می‌پردازیم.

الف) عدل: «عدل، مورد وفاق شیعه و معتزله است. معنی عدل این است که خداوند فیض و رحمت و همچنین بلا و نعمت خود را بر اساس استحقاق‌های ذاتی و قبلی می‌دهد و در نظام آفرینش از نظر فیض و رحمت و بلا و نعمت و پاداش و کیفر الهی نظم خاصی برقرار است» (مطهری، ۱۳۷۸: ۲، ۷۴). هنگامی که از امیرالمؤمنین(ع) سؤال شد که آیا خداوند بندگان را به کارهایشان مجبور کرده است؟ فرمودند: «اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَغْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَىٰ فِعْلٍ، ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۰: ۸۶). همچنین در جای دیگر عدل را شالوده‌ای دانسته‌اند که قوام و استواری جهان به آن است: «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قَوَامُ الْعَالَمِ» (همان: ۷۵، ۸۳).

ب) اختیار انسان: معتزله در مقابل اشاعره، که انسان را مجبور می‌دانند قائل به اختیار (البته به شکل تفویض)

هستند. اما امیر المؤمنین (ع) قبل از ایشان به این مسأله تصریح کرده‌اند، جایی که هنگام بازگشت از صفین پیر مردی به ایشان عرض کرد: آیا این راهی که ما رفتیم به قضا و قدر خداوند بود، یا نه؟ ایشان فرمودند: بله ای پیر مرد، به خدا سوگند بر هیچ تکی بالا نرفتید، و به هیچ زمین پستی فرود نشدید، مگر به قضایی از خداوند، و قدری از او. پیر مرد عرضه داشت: حال که چنین است زحماتی را که تحمل کردم، به حساب خدا می‌گذارم. حضرت فرمودند: ای پیر مرد البته این طور هم نپندار، که منظورم از این قضا و قدر، قضا و قدر حتمی و لازم او باشد، چون اگر چنین باشد که هر کاری انسان انجام می‌دهد و یا نمی‌دهد همه به قضا حتمی خدا صورت بگیرد، آن وقت دیگر ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر معنای صحیحی نخواهد داشت، و وعد و وعید بی‌معنا خواهد شد، دیگر هیچ بدکاری را نمی‌توان ملامت کرد، و هیچ نیکوکاری را نمی‌توان ستود ... و این همان اعتقادی است که بت‌پرستان، و دشمنان خدای رحمان و نیز قدری‌ها و مجوسیان این امت بدان معتقدند. ای شیخ همین که خدا به ما تکلیف کرده، کافی است که بدانیم او ما را مختار می‌داند، و همچنین این‌که نهی کرده، از باب زنهار دادن است، و در برابر عمل کم ثواب زیاد می‌دهد، و اگر نافرمانی می‌شود چنان نیست که مغلوب شده باشد، و اگر اطاعت شود مطیع را مجبور به اطاعت کرده باشد، خدای تعالی زمین و آسمان‌ها و آنچه را که بین آن دو است به باطل نیافریده، این پندار کسانی ست که کفر ورزیدند، و وای به حال کسانی که کفر ورزیدند از آتش^{۱۱}.

از این بیانات نورانی کاملاً مشخص است که انسان مختار است نه مجبور. البته تفاوت جوهری اختیار از دیدگاه شیعه با تفویض معتزله - که معادل واگذاشته شدن انسان به خود و معزول بودن مشیت الهی از تأثیر است - نیز کاملاً آشکار می‌باشد. لذا هنگامی که از

امیرالمؤمنین (ع) در باب قدر سؤال شد، فرمودند: «فَإِنَّهُ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِيضَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵، ۵۷). همچنین «معلل بودن افعال الله به اغراض» که دیدگاه معتزله و مورد انکار اشاعره می‌باشد، نیز در این بیانات به اثبات رسیده است.

ج) عدم رؤیت خداوند در دنیا و آخرت: معتزله برخلاف اشاعره قائلند به اینکه خداوند، نه در دنیا و نه در آخرت دیده نمی‌شود. پیش از ایشان امیرالمؤمنین (ع) هر گونه ادراک انسان درباره خداوند را رد کرده‌اند: «وَلَا تُدْرِكُهُ الْخَوَاسُ فَتُحْسِنُهُ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۸۶). ایشان در مواضع متعددی نیز رؤیت خداوند با چشم را مردود دانسته‌اند: «لَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ» (همان: خطبه ۱۸۵). همچنین: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (صدوق، ۱۳۹۸: ۳۰۵).

د) نفی تشبیه: استاد شهید مطهری (ره) بیان می‌دارند که مورتخان «ملل و نحل» مدعی‌اند که مسأله توحید صفاتی که معتزله اختصاصاً آن را «اصل توحید» می‌خوانند و همچنین مسأله نفی تشبیه (اصل تنزیه) اولین بار به وسیله جهم بن صفوان در نیمه اول قرن دوم هجری ابراز شد و پیروان او را جهمیّه نامیدند. معتزله همچنان‌که در عقیده اختیار؛ پیرو قدریّه شدند، در عقیده توحید و تنزیه پیرو جهمیّه شدند. لذا معتزله در دو اصل اساسی اصول پنجگانه خود، یعنی اصل توحید و اصل عدل - بنا بر این نقل‌ها - تابع دو فرقه دیگر بودند. لذا در حقیقت مکتب معتزله تحوّل یافته و تکامل یافته قدریّه و جهمیّه است (مطهری، ۱۳۷۸: ۲، ۴۹-۵۰). طبق این نظر، معتزله نفی تشبیه را از دیگران گرفته‌اند. اگر این دیدگاه را هم نپذیریم بنابر این که ایشان نیز علم خود را منتهی به مولای متقیان (ع) می‌دانند این مطلب را نیز از ایشان گرفته‌اند؛ همچنان که قاضی عبد الجبار معتزلی تصریح می‌کند که: «وَأَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَخَطَبَهُ فِي بَيَانِ نَفْيِ التَّشْبِيهِ وَ فِي

اثبات العدل اکثر من أن تُحصی» (به نقل از سبحانی، ۱۴۱۲: ۲، ۱۱۷). به عنوان نمونه‌ای از موارد بسیار: «وَنِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ التَّشْبِيهِ عَنْهُ» (مفید، ۱۴۱۳: ۲۲۳).

ه) مستقلّات عقلیه: معتزله معتقدند که عقل، برخی از مسائل را مستقلّاً و بدون نیاز به راهنمایی شرع درک می‌کند و بر همین اساس برخلاف اشاعره قائل به حسن و قبح ذاتی می‌باشند. این مطلب نیز در سخنان امیرالمؤمنین(ع) موج می‌زند. به عنوان نمونه در اولین خطبه نهج البلاغه می‌فرمایند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ». و این بدان معناست که برای پذیرش دین باید از عقل استفاده کرد و وجود خداوند را با عقل دریافت و صفات او را شناخت و سپس به عبادت او پرداخت. ایشان در جای دیگر عبادت کننده بی‌علم را به درازگوش آسیاب تشبیه می‌کنند که همواره به دور خود می‌چرخد و گامی پیش نمی‌رود: «الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَجَمَارِ الطَّاخُونَةِ يَدُورُ وَ لَا يَبْرَحُ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱، ۲۰۸).

با عنایت بدانچه بیان شد، باید گفت: «... اگر شباهتی میان کلمات علی(ع) و برخی سخنان معتزله مشاهده شود، احتمالی که باید داده شود این است که معتزله از آن حضرت اقتباس کرده‌اند» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۶، ۴۰۵).

نتیجه

مکتب سیاسی - اعتقادی تشیع، در طول حیات خود از سوی افراد مُغرض در معرض انواع اتّهامات بوده است و البته از کسانی که از شیعه با عنوان «رافضی» یاد می‌کنند، انتظاری جز این نمی‌توان داشت. یکی از این اتّهامات این است که شیعه، اصول خود را از معتزله گرفته است. منشأ این امر علاوه بر بغضی که در دشمنان شیعه وجود داشته و دارد، عدم مراجعه به آثار مستقیم شیعه و اقوال ائمه‌ی ایشان است. ادّعای مذکور، ادّعایی کلی است که اساس

مکتب را هدف قرار داده است تا اصالت آن را مورد تردید و انکار قرار دهد. لکن جایی که ابن ابی‌الحدید معتزلی (۱۴۱۵: ۲۰، ۵۱۵)، خود تصریح می‌کند که: «مذهب اصحاب ما در عدل و توحید مأخوذ از امیرالمؤمنین است»، آراء شیعه به طریق اولی، برگرفته از آن بزرگوار و جانشینان معصوم ایشان(ع) می‌باشد. دیگر چه نیازی است که شیعه اصول خود را از معتزله یا هر مکتب دیگری بگیرد؟ اگر کسانی می‌پندارند که شیعه قبل از معتزله، مکتب کلامی خاصی نداشته است، نه از آن روست که متکلم یا صاحب نظری نداشته است - چنان که در این نوشتار ملاحظه شد-، بلکه از آن روست که ایشان در پرتو پیروی از ائمه(ع)، نیازی نداشتند تا برای خود مکتب مستقلّی ایجاد کنند و این دیگران بودند که به دلیل عدم متابعت از اهل بیت(ع)، مجبور شدند خود دست به توجیه و تفسیر و تأویل بزنند، که در بسیاری از موارد، سر از مخالفت صریح با تعالیم الهی درآوردند! اشاعره آیات مربوط به اختیار را تأویل کردند و معتزله آیات مربوط به جبر را. در این مقاله ابتدا به اثبات رسید که کلام شیعه غیر از کلام معتزله است. سپس با استناد به اقوال امیرالمؤمنین(ع) در مسائلی همچون عدل الهی، اختیار انسان، عدم رؤیت خداوند در دنیا و آخرت، نفی تشبیه و مستقلّات عقلیه، که از مسائل میان شیعه و معتزله است، ثابت شد که کلام شیعه بر کلام معتزله مقدم است؛ زیرا هنگامی که امیرالمؤمنین(ع) از این معارف ناب سخن می‌گفتند، هنوز رئیس معتزله واصل بن عطا، پا به این عرصه هستی نگذاشته بود.

پی‌نوشت

۱- مکدرموت، پس از بیان برخی عقاید نوبختیان از قول شیخ مفید، می‌نویسد: «در همه‌ی مسائل یاد شده، جز در مورد «تحریف قرآن» و «منزلت میان دو منزلت»،

۶- «غزّال»، لقب «واصل بن عطاء»، رئیس معتزله است (زرکلی، ۱۴۱۰: ۵، ۱۱۸).

۷- منظور «عمرو بن عبید» است، که در عصر خویش شیخ معتزله و مفتی آن و یکی از زهاد مشهور است (همان: ۸۱).

۸- در قصیده عینیه خویش، در مدح مولای متّقیان (ع) نیز می‌گوید: و رأیت دینا لاعتزال و أنّی أهوی لأجلک کلّ منی تشیع.

۹- واقعاً جالب است که برخی سید مرتضی را معتزلی دانسته‌اند، با این‌که وی کتاب «الشافی» را در ردّ بر «المغنی» قاضی عبدالجبار معتزلی تألیف نموده است!

۱۰- «و ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُمَا باطلاً ذَلِكْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص: ۲۷).

منابع

- آل کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۴۱۳)، اصل الشیعه و اصولها، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات: الطبعة الرابعة.
- ابن ابی‌الحدید، عزّ الدین ابی حامد عبد الحمید بن هبة ... المدائنی (۱۴۱۵ق)، شرح نهج‌البلاغه، قدّم له و علّق علیه: الشیخ حسین‌الاعلمی، بیروت: مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى.
- ابو زهره، محمد (۱۳۸۴). تاریخ مذاهب اسلامی، ترجمه: علیرضا ایمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول.
- اشعری، ابو الحسن (۱۴۰۰)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ویسباده (آلمان): فرانسه‌تاینر، الطبعة الثالثة.
- امین، احمد (۱۴۲۹)، ضحی الاسلام، بیروت: شرکه ابناء شریف الانصاری للطباعة و النشر و التوزیع.
- امین، العلامة السید محسن (۱۴۰۳)، أعیان الشیعه، تحقیق

نوبختیان با معتزله در یک خط واقع هستند و با شیخ مفید موافقت ندارند» (مکدرموت، ۱۳۷۲: ۳۳-۳۲). لذا نباید هنگام مطالعه‌ی کتابی، آراء نویسندۀ آن‌را به حساب نظر مکتب او گذاشت، چه بسا نظریه پردازانی که متعلّق به یک مکتب‌اند و دارای اختلاف عقیده می‌باشند.

۲- از جمله موارد اختلافی شیعه و معتزله این است که، اینان طلحه و زبیر و عایشه را تبرئه می‌کنند. شیخ طوسی در این باره می‌نویسد: «همه‌ی اخباری که معتزله با استناد به آن‌ها مدّعی توبه‌ی طلحه و زبیر و عایشه هستند، اخبار آحادند که اهمیتی ندارند، همچنین در آن‌ها تصریحی درباره‌ی توبه‌ی آن‌ها وجود ندارد. محکم‌ترین دلیل بر عدم توبه‌ی آن‌ها این است که اگر توبه کرده بودند، به سوی امیرالمؤمنین (ع) می‌شتافتند و وارد لشکر ایشان می‌شدند» (طوسی، ۱۴۰۰: ۲۲۹).

۳- ما این روایت را در جوامع روایی نیافتیم؛ در بحارالانوار (۱۴۰۳: ۵، ۸) نیز همین سخن از کنز الفوائد کراچکی نقل شده است.

۴- برخی صاحب بن عبّاد را معتزلی دانسته‌اند. شاید یکی از علل این امر، کتابی در اعتزال است، که شیخ مفید معتقد است این کتاب جعلی و منسوب به صاحب است، نه از آن او (رک: همان).

۵- شهرستانی درباره‌ی نظام می‌نویسد: وی اجماع و قیاس را در احکام شرعی، حجّت نمی‌دانست و تنها به حجّیت قول امام معصوم اعتقاد داشت (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱، ۷۱). همچنین نقل می‌کند که وی امامت را به نصّ و تعیین می‌دانست و معتقد بود که امیرالمؤمنین (ع) در مواضع مختلفی از جانب رسول اکرم (ص) منصوب بود، به گونه‌ای که امر بر کسی مشتبّه نگردد، ولی عمر آن‌را پنهان کرد. از همین رو شهرستانی وی را در این مورد- همچنین به دلیل بی‌احترامی نسبت به بزرگان صحابه- متمایل به رفض! [تشیع] می‌داند.

- و تخريج: حسن الأمين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
- اميني، العلامة عبدالحسين احمد (١٤٩٤)، الغدير في الكتاب و السنة و الادب، بيروت: مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، الطبعة الأولى المميّزه.
- بو عمران (١٣٨٢)، مسأله اختيار در تفكر اسلامي و پاسخ معتزله به آن، ترجمه: اسماعيل سعادت، تهران: هرمس، چاپ اول.
- تيجاني السماوي، محمد (١٤٢٨)، الشيعة هم اهل السنة، قم: مؤسسه انصاريان، چاپ دهم.
- تهراني، علامه سيد محمد حسين حسيني (١٤٢٦)، امام شناسي، مشهد: نشر علامه طباطبائي، چاپ سوّم.
- جرجاني، السيد الشريف علي بن محمد (١٣٢٥)، شرح المواقف، تأليف: القاضي عضد الدين عبد الرحمن بن احمد الايجي، مع حاشيتين عليه ...، مصر: مطبعة السعادة، الطبعة الاولى.
- حلي، جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر (المعروف به علامه حلي)، (١٤٢١)، نهج الحق و كشف الصدق، تعليقات: عين ... حسني ارموي، بيروت: دارالكتاب اللبناني، الطبعة الاولى.
- حفني داود، حامد (١٣٩٩)، نظرات في الكتب الخالدة، مراجعة و تعليق: سيد مرتضى رضوي، القاهرة: دارالعلم للطباعة، الطبعة الأولى.
- زركلي، خير الدين (١٤١٠)، الأعلام، بيروت: دارالعلم للملايين.
- سبجاني، آيت ... الشيخ جعفر (١٤٢١)، أضواء على عقائد الشيعة الإماميه، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، الطبعة الأولى.
- همو. (١٤٢٥)، رسائل و مقالات، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، الطبعة الثانية.
- سبجاني، آيت ... الشيخ جعفر (١٤١٢)، الإلهيات على هدى الكتاب و السنة و العقل، قم: المركز العالمي للدراسات الإسلامية.
- شهرستاني، محمد بن عبد الكريم (١٣٦٤)، الملل والنحل، تحقيق: محمد بدران، قم: شريف رضى.
- صبحي، احمد محمود (١٤١١)، في علم الكلام (دراسة فلسفيه لأراء الفرق الاسلاميه في اصول الدين)، (الزيدية)، بيروت: دار النهضة العربية للطباعة و النشر، الطبعة الثالثة.
- صدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمي (١٣٩٨)، التوحيد، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه، الطبعة الأولى.
- طباطبائي، سيد محمد حسين (١٣٨٧)، الميزان في تفسير القرآن، ترجمه: سيد محمد باقر موسى همداني، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، چاپ بيست و پنجم.
- طبرسي، ابو منصور احمد بن علي بن ابى طالب (١٤٢١)، الاحتجاج، تعليقات و ملاحظات: سيد محمد باقر خراسان، بيروت: مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
- طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن (١٤٠٠)، الاقتصاد الهادي الى طريق الرشاد، تهران: مكتبه جامع چهل ستون.
- طهراني، علامه شيخ آقا بزرگ (١٤٠٣)، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، بيروت: دارالأضواء، الطبعة الثالثة.
- فخري، ماجد (١٣٨٩)، سير فلسفه در جهان اسلام، ترجمه: گروه مترجمان، زیر نظر نصر ... پور جوادي، تهران: مركز نشر دانشگاهي، چاپ چهارم.
- كراچكي، ابو الفتح محمد بن علي (١٤١٠)، كنز الفوائد، قم: دار الذخائر، الطبعة الاولى.
- كوراني عاملي، شيخ علي (١٤١٩)، الوهابية و التوحيد، بيروت: دارالسيره، الطبعة الثانية.
- مجلسي، علامه محمد باقر (١٤٠٣)، بحار الأنوار الجامعه لذرر اخبار الائمه الاطهار(ع)، بيروت: مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية.
- مجلسي، علامه محمد باقر (١٣٧٩)، احتجاجات (ترجمه ج ٩ و ١٠ بحار الأنوار)، ترجمه: موسى خسروي، تهران:

اسلامیه، چاپ اول.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، آشنایی با علوم اسلامی، تهران:

صدرا، چاپ بیست و دوم.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، مجموعه آثار، تهران: صدرا،

چاپ یازدهم.

